

تاریخ‌نگاری بیهقی

از منظر فلسفه‌ی تاریخ

محبوبه یعقوبی خانقاهی
دبیر تاریخ سوادکوه

چکیده

«دیوان رسائل» که محل کار بیهقی بود، قسمت مهمی از دولت مرکزی و دارای رابطه‌ای نزدیک با نظام اطلاعاتی موجود بود و رئیس آن یعنی صاحب دیوان، با وزیر یا رئیس‌الوزرا هم‌ردیف محسوب می‌شد [پیشین]. بیهقی با شایستگی که از خود نشان داد، به زودی به دستکاری خواجه ابونصر مشکان برگزیده شد. وظیفه‌ی مخصوص بیهقی نسخه‌برداری از متن تمامی مکاتبات سیاسی بود؛ از جمله قراردادهای، نامه‌ها و قوانین که اکثر این‌ها را صاحب دیوان خود تدوین می‌کرد [همان، ص ۶۶].

بونصر مشکان از جمله کسانی بود که تأثیری عمیق بر بیهقی نهاد. او از دبیران نام‌آور روزگار غزنوی و از خردمندان زمانه بود. این استاد تا هنگام مرگ لحظه‌ای بیهقی را از خود جدا نساخت و چندان گرمی و نزدیکی می‌داشت که حتی نهفته‌ترین اسرار دستگاه غزنوی را نیز با وی در میان می‌نهاد. بیهقی راجع به استاد فرزانه‌ی خویش می‌گوید: «پیوسته در میان کار» بوده است و در درستی و خرد بی‌همتا [روان‌پور، ۱۳۷۳]. بیهقی در تمام کتاب تاریخ خود وی را استاد بونصر می‌خواند و به او احترام می‌گذارد.

بیهقی تحت نفوذ اوست و حتی گاه آن‌چه را از رفتار دیگران نمی‌پذیرد یا منع می‌کند، از وی قبول می‌کند و بدان احترام می‌نهد [والدمن، ۱۳۷۵: ۶۴]. این احترام ستایش‌آمیز تا بدان‌جاست که پس از مرگ بونصر مشکان، در حق او می‌گوید: «ختمت الکفایه و البلاغه والعقل به» [بیهقی، ۱۳۷۶: ۹۰۸].

بیهقی تقریباً از ۴۱۶ تا ۴۴۱ (هجری قمری)، یعنی سالی که از خدمت غزنویان کناره گرفت، دبیران دیوان خانه‌ی شش‌امیر

مقاله‌ی حاضر به زندگی ابوالفضل بیهقی، مورخ نامی قرن‌های چهارم و پنجم هجری و روش تاریخ‌نگاری او می‌پردازد. ابتدا به تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بلاد اسلامی و از جمله ایران، و تأثیر آن بر تاریخ‌نگاری آن عصر و به‌خصوص بر شیوه‌ی کار و دیدگاه بیهقی توجه شده است. سپس از منظر فلسفه‌ی تاریخ، به تاریخ بیهقی نگریسته شده و در آن به مسائلی از قبیل مفهوم تاریخ، هدف تاریخ، دقت و اعتبار منابع، علّیت، عینیت، اصالت و نقد تاریخی پرداخته شده است.

کلید واژه‌ها: بیهقی، تاریخ‌نگاری، تاریخ، فلسفه‌ی علم تاریخ.

تاریخچه‌ی زندگی بیهقی و تحولات آن

در سال ۳۸۵ هجری قمری در ده حارث‌آباد شهرستان بیهق (سبزوار کنونی)، کودکی زاده شد که نامش را محمد و کنیه‌اش را ابوالفضل نهادند. پدرش حسین نام داشت و او را در سال‌های نخست در بیهق و سپس در نیشابور به دانش‌اندوزی گماشت [روان‌پور، ۱۳۷۳]. نیشابور از مراکز علمی بزرگ آن روزگاران بود و از نخستین شهرهای ایران که در آن دانشگاه^۱ تأسیس شد. او پس از کسب علم به غزنین پایتخت غزنویان رفت و با داشتن هوشمندی ویژه و عشق به نویسندگی، در دیوان رسالت محمود غزنوی که ریاست آن با بونصر مشکان - نویسنده‌ی نامی - بود، استخدام شد و به دبیری پرداخت^۲ [نفیسی، ۱۳۴۲].

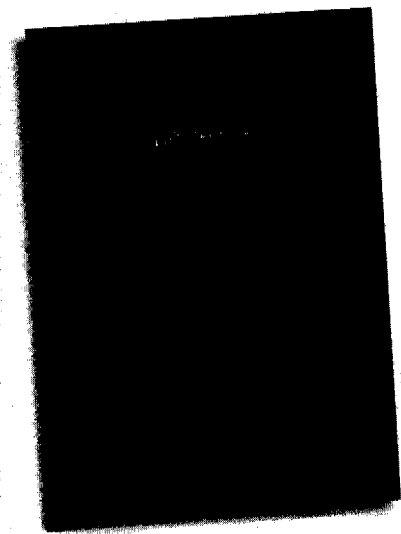
پیایی غزنوی بود [والدمن، ۱۳۷۵: ۶۴]. ابن فندق، صاحب «تاریخ بیهق» می‌گوید: «او دبیر سلطان محمود بود، به نیابت از بونصر مشکان، و دبیر سلطان محمدبن محمود بود و دبیر سلطان مسعود. آن‌گاه دبیر سلطان مودود، آن‌گاه دبیر سلطان فرخزاد» [به نقل از دانش‌پژوه در مقدمه‌ی تاریخ بیهقی، ۱۳۷۶: ۱۲]. پس از محمود، بیهقی در پادشاهی کوتاه امیر محمد (پسر کهنتر محمود) دبیر دیوان رسالت بود و شاهد دولت مستعجل وی. آن‌گاه که ستاره‌ی اقبال مسعود درخشیدن گرفت، نظاره‌گر لحظه به لحظه‌ی اوج و فرود زندگانی او بود.

پس از درگذشت بونصر مشکان (۴۳۱ هـ. ق)، سلطان مسعود، بیهقی را برای جانشینی استاد از هر جهت شایسته، ولی سخت‌جوان دانسته است؛ هرچند که وی در این هنگام ۴۶ ساله بوده است. از این رو بوسهل زوزنی سالخورده را جای‌گزین آن آزاد مرد کرد و بیهقی را بر شغل پیشین نگاه داشت. ناخشنودی بیهقی از همکاری با این رئیس بد نهاد، در کتاب وی منعکس است، تا آن‌جا که تصمیم به استعفا گرفته، ولی سلطان مسعود او را به پشتیبانی خود دلگرم کرده و به ادامه‌ی کار واداشته است [روانپور، ۱۳۷۳].

بعد از کشته شدن مسعود که همراه با شادی مردم بود، بیهقی در دربار فرزند او مودود و بعد از آن نزد عبدالرشید، پسر دیگر محمود غزنوی، به شغل دبیری دیوان مشغول بود. بالاخره در سلطنت عبدالرشید صاحب دیوان رسالت شد، اما به‌زودی معزول گشت و به فرمان پادشاه، غلام ترکی که نویان نام داشت، همه‌ی دارایی وی را به بهانه‌ی این‌که مهریه‌ی زنش را نداده است، مصادره کرد. او در زندان ماند تا زمانی که طفول در سال ۴۴۳ هـ. ق به تخت نشست و وی را با درباریان دیگر که زندانی بودند، به دژی فرستاد. با دگرگونی اوضاع، بیهقی رهایی یافت، اما از آن پس دیگر به کار دیوانی بازنگشت [نفیسی، ۱۳۴۲: ۱۰۰۲].

با نگاهی به سده‌ی چهارم هجری و تحولات روزگار بیهقی می‌توان دریافت، سده‌ای که بیهقی در آن زاده شد، زمان روی نمودن اغتشاشات در اکثر نقاط سرزمین‌های اسلامی (دارالاسلام) بود. آل‌بویه که در آن قرن به قدرت رسیده بودند و متعلق به تشیع، حقانیت خلیفه‌ی بغداد را گاه عملاً و گاه تلویحاً منکر می‌گشتند [والدمن، ۱۳۷۵]. دوره‌ی غزنویان آمیخته‌ای است از حکومت عرب، ترک و ایرانی، یعنی حکومت‌های عباسیان، غزنویان، سامانیان و دیلمیان [روانپور، ۱۳۷۳].

از لحاظ فرهنگی، اختلاط ملل و اقوام مختلف، آمیزش فرهنگ اراضی مفتوحه‌ی دوران اسلامی و تعامل این‌ها با هم و برخورد با اثرات بیرون از حوزه‌های اسلامی، هم‌چون یونانی، چینی، هندی و ترکی، فرهنگ اسلامی را بارور و قابلیت حیات و بقای آن را افزایش داد و موجب پیدایش مذاهب گوناگون و



مهم‌ترین تألیف بیهقی کتاب عظیم تاریخ بیهقی است که سی مجلد بوده است. اما آن‌چه از آن باقی مانده، مؤخر جلد ۵ و همه‌ی مجلدات ۶-۹ و مقدمه‌ی جلد ۱۰ است که برخی قسمت‌های این مجلدات نیز از میان رفته است

حرکت‌های مختلف فکری شد. با آن‌که خراسان محل تلاقی فرهنگ‌های مختلف بود، اما با آن حال عصیبت خراسانی همواره جویای تسلط بر این فرهنگ‌ها بوده و هیچ‌گاه تسلیم آن‌ها نشده است [همایون، ۱۳۷۴].

ردپای بیشتر این فرهنگ‌ها و واژگان و موضوعات مرتبط با آن‌ها را می‌توان در جای‌جای کتاب بیهقی یافت. حرفه‌ی تاریخ‌نگاری در اسلام با جست‌وجو و گردآوری و نقل اخبار و احادیث درباره‌ی رویدادهای خاص و به صورت سینه‌به‌سینه آغاز شد و بعدها به صورت مکتوب درآمد. تمام تلاش مورخان معطوف به بررسی صلاحیت راویان اخبار بود و از بیان عقیده خودداری می‌کردند [آیین‌وند، ۱۳۶۰].

تقریباً از قرن‌های سوم و چهارم و با ورود فلسفه‌ی یونان و اساطیر شرق و در پی حملات فیلسوفان و متکلمان به ادبیات تاریخی و فرضیات آن، مورخان به تنظیم فرضیات خود و دفاع از آن‌ها پرداختند و برداشت منتقدانه‌ای از تاریخ در میان مسلمانان شکل گرفت. در این دوره، «نگارش تاریخ از دست محققان مذهبی به‌دست کارکنان رسمی دولت افتاد. و تاریخ‌نگاری اسلامی نه تنها به لحاظ نویسندگان، بلکه از نظر محتوای آن، کم‌کم به گونه‌ای غیرمذهبی درآمد. [والدمن، ۱۳۷۵: ۶۲].

در خود ایران نیز سنت تاریخ‌نگاری رو به تحول گذاشت و به‌صورت تاریخ سلسله‌ها، شهرها و ایالات ظاهر شد. در آن



بونصر مشکان از جمله کسانی بود که تأثیری عمیق بر بیهقی نهاد. او از دبیران نام‌آور روزگار غزنوی و از خردمندان زمانه بود

و داشتن تفکر، وابستگی کمتر به سال‌شمار سلطنت‌ها، و توضیح بیشتر در مورد شیوه‌ی کار.

البته علاوه بر استعدادهای طبیعی و ویژگی‌های شخصیتی او، تجربه و سن نیز در سبکی که بیهقی در تاریخ‌نگاری به‌کار گرفته، مؤثر بوده است. سبک ساده و در عین حال موجز او از کار در دیوان رسالت نشئت گرفته و مهارت در پروراندن مضامین نیز، گویای آشنایی او با ادبیات غنی و پر بار ایران است. تمامی این عوامل در کار او به هم پیوند خورده‌اند؛ پیوندی که در کار سایر مورخان ایرانی به چشم نمی‌خورد [والدمن، ۱۳۷۵].

آثار بیهقی

همان‌طور که قبلاً نیز اشاره شد، مهم‌ترین تألیف بیهقی کتاب عظیم تاریخ بیهقی است که سی مجلد بوده است. [روان‌پور، ۱۳۷۳]. اما آنچه از آن باقی مانده، مؤخر جلد ۵ و همه‌ی مجلدات ۶-۹ و مقدمه‌ی جلد ۱۰ است که برخی قسمت‌های این مجلدات نیز از میان رفته است.

این کتاب را در آغاز «تاریخ ناصری» می‌خواندند؛ به اعتبار سبکتگین (پدر محمود غزنوی) که ناصرالدین است و شاید هم به اعتبار لقب سلطان مسعود که «ناصرالدین الله» بود [پیشین]. مؤلفان متفاوت این کتاب را به نام‌های جامع‌التواریخ، جامع فی تاریخ سبکتگین، تاریخ آل محمود، تاریخ ناصری و تاریخ آل سبکتگین نیز خوانده‌اند [نقیسی، ۱۳۴۲: ۱۰۰۳]. بخش موجود تاریخ بیهقی را «تاریخ مسعودی» نیز می‌خوانند؛ از آن جهت که تنها رویدادهای دوره‌ی پادشاهی مسعود را دربر می‌گیرد.

«بیهقی در کتاب خود می‌گوید، تقریباً از اوایل دوران سلطنت مسعود، به جمع‌آوری داستان‌ها و نوشتن خاطرات روزانه و هم‌چنین نسخه‌برداری‌های پنهانی از مدارکی که مسئولیت آن‌ها با او بود و به نسخه‌برداری از آن‌ها اشتغال داشت می‌پرداخته و تمامی آن‌ها را به این امید که روزی تاریخ سلسله‌ی غزنوی را بنویسد، نگاه‌داری می‌کرده است» [والدمن، ۱۳۷۵: ۶۶]. ابن فندق مدعی است، بیهقی دبیر فرخزاد بود و بعد از کناره‌گیری از کار، آغاز به نوشتن کرد، ولی تاریخ بیهقی شکی برای خواننده باقی نمی‌گذارد که وی از اواسط سلطنت سلطان فرخزاد (۴۴۸ هـ.ق)، نوشتن را آغاز کرده [والدمن، ۱۳۷۵] و به سال ۴۵۱ این کار را به انجام رسانیده است. یعنی اندکی پس از درگذشت فرخزاد و آغاز پادشاهی سلطان ابراهیم بن مسعود [روان‌پور، ۱۳۷۳]. بیهقی هشتاد و پنج سال زیسته و به تصریح ابوالحسن بیهقی در «تاریخ بیهق»، به سال ۴۷۰ هجری قمری در گذشته و به این ترتیب، نوزده سال پس از اتمام کتاب تاریخ خویش زنده بوده و هرگاه به اطلاعات تازه‌ای دست می‌یافته، آن‌را به متن کتاب می‌افزوده است» [همان: ۱۲].

این کتاب علاوه بر تاریخ غزنویان، گاه حاوی اطلاعاتی مهم

دوران، علاوه بر تحصیلات مذهبی که نشانگر موقعیت اجتماعی افراد تربیت شده و مأمورین و مستخدمین دولت بود، مجموعه‌ی وسیعی از تعلیمات غیرمذهبی که شامل شعر و ادب نیز می‌شد، از قرن گذشته در دست‌رس ایرانیان بود. در چنین محیط فرهنگی-اخلاقی که در آن زمان ایجاد شده بود و روند جدیدی که مخصوصاً در مطالعات تاریخی پدید آمد، بیهقی پا به عرصه‌ی زندگی نهاد [والدمن، ۱۳۷۵].

جهانبینی و شخصیت بیهقی

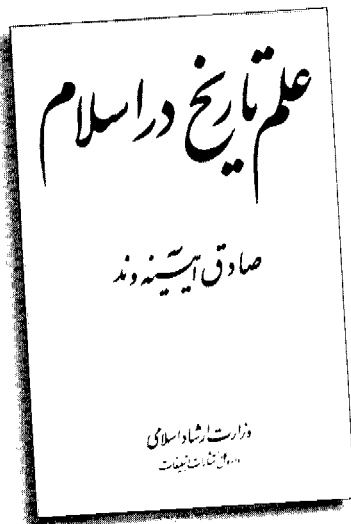
محمدعلی اسلامی ندوشن سه عامل را برای شناخت جهانبینی بیهقی مورد توجه قرار می‌دهد:

اول، تأثیر دوران بیهقی و جو حاکم بر دربار غزنوی است که انباشته از جاسوسی، انحطاط، ناامنی، سستی اخلاقی و ترجیح منفعت هیئت حاکمه بر سرنوشت ملک و ملت است که در این اوضاع حتی صدای پیران فرزانه نیز به جایی نرسیده است و مجبور به تسلیم می‌شوند.

دوم، تشابه شیوه‌ی اندیشه‌ی بیهقی با فردوسی، با وجود جدا بودن راهشان است. توجه به عبرت‌انگیز بودن حوادث، بی‌اعتباری جهان، اعتقاد به خرد و تقدیر و مکافات عمل، از جمله‌ی این مشابهاست [ندوشن، ۱۳۷۴]. زویاب این‌ها را نه نشانه‌ی زهد و صوفی‌گری بیهقی، بلکه آن‌را ناشی از دقت قلب و لطف احساس او می‌داند [زریاب، ۱۳۶۸].

سوم، معتقدات و خصوصیات اخلاقی بیهقی است؛ اعتقاد و احترام بیهقی به خاندان غزنوی و شخص مسعود و بعد از او بونصرمشکان بسیار است که باید ریشه‌ی آن را نخست در ایمان مذهبی او - چرا که مسلمان سنی متعصبی بود - و سپس در خوی متمایل به اعتدال و احتیاط وی جست. تربیت دیوانی بیهقی که لازمه‌اش انضباط و اطاعت بی‌چون و چرا از مافوق و سلسله مراتب است نیز در این امر مؤثر بوده. نرمی‌ها و درشتی‌های روزگار و تجربیاتش در زندگی پرفراز و نشیب هم، او را به سمت ملایمت و میانه‌روی سوق داده است [ندوشن، ۱۳۷۴].

والدمن در مقایسه‌ی بیهقی با مورخان معاصر خودش، به پنج ویژگی بارز بیهقی اشاره می‌کند که شامل این مواردند: درون‌گرایی، انکای کمتر به سایر کتب، توجه به جزئیات حوادث



سازند و بدان اقتدا کنند و آن را امام دانند. هم‌چنین، وقایعی که افتاده باشد و سعاداتی که در عهد گذشته مساعدت نموده، اسباب آن را بدانند و از آن‌چه احتراز باید کرد، احتراز کنند... و هر که از علائم تواریخ اعتراض کند، دست زمانه بر وی دراز شود... لاجرم هر که در تاریخ تأمل کند و در هر واقعه که او را پیش آید، نتیجه‌ی عقل جمله عقلای عالم به وی رسیده باشد، دست غوغا و لشکر وقایع و حوادث از تاراج ذخایر فکرت او بسته باشد.» [آیینه‌وند، ۱۳۶۰: ۱۹]

بیهقی می‌گوید: «غرض من آن است که تاریخ پایه‌ای بنویسم و بنایی بزرگ افراشته گردانم؛ چگونه ذکر آن تا آخر روزگار باقی ماند.» [بیهقی، ۱۳۷۶: ۱۰۵] تا «خوانندگان را از من فایده‌ای به حاصل آید» [همان، ص ۲۷۴]. علاوه بر آن، در جای جای کتاب ذکر کرده که تاریخ برای عبرت‌آموزی است، چنان‌چه می‌گوید: «از این اخبار فواید و عجایب بسیار است، چنان‌که خوانندگان و شنوندگان را از آن بسیار بیداری و فواید حاصل شود» [همان: ۱۰۲۱] و «خردمندان را در این باب عبرت بسیار است» [همان: ۱۰۶۰] پس غرض اصلی او بیدار کردن حس انتباه و دقت در خواننده است، اما این غرض طوری تأمین می‌شود که خواننده حس نمی‌کند [بینش، ۱۳۷۴].

دکتر زریاب خویی معتقد است که بیهقی احساس تاریخی داشته، یعنی انگیزه‌ی درونی و عشق به دانستن تاریخ، تحقیق و ضبط آن داشته است و تحت تأثیر این احساس و شوق باطنی، تاریخ خود را نوشته است و نه به دستور سلطانی یا وزیری و نه به امید اخذ پاداش و صله‌ای [زریاب، ۱۳۶۸].

بیهقی، هم‌چنان‌که خود از خواندن تاریخ و آگاهی از آن لذت می‌برده است، می‌خواسته آیندگان را از این لذت معنوی نصیبی دهد [پیشین]. البته او خود به سختی دریافتن حقیقت تاریخ واقف است و می‌گوید: «گذشته را به رنج توان یافت؛ به گشتن گرد جهان و رنج بر خویشتن نهادن و احوال و اخبار بازجستن و یا کتب معتمد را مطالعه کردن. و اخبار درست را از

درباره‌ی فرمان‌روایان صفاری و سامانی و حتی دستگاه خلافت بغداد و به‌ویژه آغاز کار سلاجقه است [سجادی، ۱۳۸۰: ۱۲۷].

والدمن در بررسی متون تاریخی - اسلامی، پنج ویژگی به هم پیوسته را دریافته که در کتاب بیهقی قابل مشاهده است:

۱. دیدگاه تاریخی، به روشنی به محل و زمانی که تاریخ در آن نوشته شده، مربوط است. کتاب بیهقی نیز بازتاب ارزش‌ها، علاقه‌ها، تجربه‌ها و شغل مؤلف، و نشانه‌ی عهد و زمانه‌ی اوست.

۲. متون اسلامی تاریخی، عمداً به پندآموزی گرایش داشته‌اند که این جنبه در تاریخ بیهقی نیز دیده می‌شود.

۳. مورخان اسلامی ناگزیر از تقیه و پنهان‌سازی نظرات و ارزش‌های خود از نگاه دیگران بودند. این موضوع در تاریخ بیهقی بسیار به چشم می‌خورد که هم به منظور استتار احساسات مؤلف است و هم تشویق خوانندگان به این‌که مطالب را از زوایای گوناگون ببینند.

۴. ویژگی‌های ساختاری می‌تواند افکار و ارزش‌های نویسنده را بنمایاند و در کتاب بیهقی، عوامل ساختاری، در اصل ارزش‌های ذهنی نویسنده و جانشینی برای پرسش‌های او و بدگمانی‌هایش است.

۵. متون تاریخی اسلامی تحت تأثیر «مکتب» و محدودیت‌های سبکی قرار دارند، اما این کتاب کمتر از دیگر کتاب‌های تاریخی آن عصر «مکتبی» است. ولی کار او تلفیقی از انواع مکتب‌ها و متأثر از معیارهای دیوانی است و به نظر می‌رسد سبکی ابداعی باشد.

مفهوم تاریخ، فایده و هدف آن

روزنتال تاریخ را چنین تعریف می‌کند: «وصف ادبی اعمالی که بر انسان، خواه افراد یا گروه‌ها، وارد شده است و در سیر تحول و تطور گروه یا فردی معین، متجلی و مؤثر بوده است.» او معتقد است، تاریخ تنها بدین مفهوم می‌تواند به حق موضوع رشته‌ای علمی باشد و هر کسی که از تاریخ‌نگاری، تاریخ‌نگاران و یا تاریخ سخن می‌گوید، باید چنین تعریفی از تاریخ را در ذهن داشته باشد [روزنتال، ۱۳۶۵: ۲۱] با چنین نگاهی، تاریخ بیهقی مصداق کامل تعریف تاریخ است. در اروپا، بعد از رنسانس، تاریخ از صورت افسانه خارج شد و به صورت علمی درآمد. اما این‌که در حدود هزار سال قبل، مورخی این‌قدر در کار خود باریک‌بینی و دقت داشته باشد که کارش با روش علمی سازگار باشد، شگفت‌انگیز است. واژه‌ی «تاریخ» در کتاب تاریخ بیهقی بیشتر به معنی اصطلاح علمی است و غالباً با فعل راندن و بردن آمده است. مثل «به‌سر راندن تاریخ بازگشتم» یا «و در این روزگار تاریخ کردن گرفتم» [بینش، ۱۳۷۴].

بیهقی فایده‌ی علم تاریخ را با مثالی چنین بیان می‌کند: «تواریخ خزاین اسرار امور است. چنان‌که اطبا از بیماری‌های گذشتگان که افتاده باشد و اطبای بزرگ آن را علاج کرده، دستور



فراستانند» [بیهقی، ۱۳۷۶: ۱۰۱۹]. مسئله‌ی به کار انداختن خرد، همان استدلال و استنباط و نقد و تحقیق تاریخی است که متأسفانه بسیاری از مورخان ما یا بدان اعتقاد نداشته‌اند یا در انجام آن ناتوان بوده‌اند [زریاب، ۱۳۶۸]. و این موضوعی حائز اهمیت در روش کار بیهقی است. از مهم‌ترین جنبه‌های کتاب بیهقی، حقیقت‌پژوهی نویسنده و علاقه و ایمان او به راستی و اهتمام در نگارش حقیقت است که در تاریخ‌نگاری هدف اصلی است [یوسفی، ۱۳۷۲].

او به خواننده اطمینان می‌دهد: «من که این تاریخ پیش گرفته‌ام، التزام این قدر بکرده‌ام تا آن‌چه نویسم یا از معاینه‌ی من است یا از سماع درست از مردی ثقه» [بیهقی، ۱۳۷۶: ۱۰۲۰]. در این کار، او حتی اسم روایت را ذکر کرده است و گاه در این که حرف آن‌ها تا چه اندازه می‌تواند صحیح باشد، بحث کرده و به اصطلاح ترجیح و تعدیل یا نقد تاریخی به کار برده است [بینش، ۱۳۷۴]. رعایت امانت نزد بیهقی به حد وسواس می‌رسد و اطمینان می‌دهد که «محال است چیزی نباشد که به ناراست ماند» [بیهقی، ۱۳۷۶: ۳۶۷]. و در بیان حقیقت معتقد است: «در تاریخ محابا نیست» [همان، ص ۶۹۸].

قابل توجه است که در آن‌چه بیهقی از دیدار خویش، به عنوان منبعی دست اول نوشته است، باید نظر نکته‌یاب و دقیق، و جودت ذهن و هوشمندی او را نیز افزود که هرچه در خور توجه و ضبط بوده، نگاه او را به سمت خود جلب کرده است و آن‌جا که خود حضور نداشته، به نقل از اشخاصی می‌پردازد که اکثراً خود شاهد واقعه و موضوع، و مورد وثوقش باشند. او در همه‌جا منبع اطلاعات و معلومات خویش را معرفی می‌کند و در مورد ارزش و صحت و سقم روایات اظهار نظر می‌نماید. اگر هم در موضوعی اندک تردیدی دارد، ما را از آن آگاه می‌کند تا خواننده بداند کدام خبر را باید پذیرفت و کدام مشکوک است [یوسفی، ۱۳۷۲].

بیهقی به جزئیات حوادث که به کار تحلیل تاریخ می‌آید و در آن عصر به گفته‌ی او چیزی جز قصه‌گویی (اقاصیص) به‌شمار نمی‌رفته، توجه داشته و آگاهانه بدان پرداخته است. او هم‌چنین بعضی احوال و اخبار را که مستقیماً به کار تاریخ نمی‌آید، برای نزدیکی هرچه بیشتر به هدف تاریخ و نتیجه‌گیری از حوادث، ذکر کرده است تا از آن «بیداری افزایش و تاریخ به راه راست رود» [سجادی، ۱۳۸۰: ۴۶]. حتی اگر این پرداختن به جزئیات، به بهای به درازا کشیدن کتاب انجامد.

نکته‌بینی، نکته‌یابی و دقت‌نظر بیهقی مورد تأیید تمام صاحب‌نظران است. درج تاریخ دقیق رویدادها به صورت سال، ماه، روز و گاه حتی ساعت و توصیف دقیق لباس، قیافه و اخلاق افراد و بندگان، از شاهکارهای اوست که گویی صحنه را برای ما نقاشی می‌کند.

آن معلوم خویش گردانیدن و آن‌چه نیامده است راه بسته مانده است که غیب محض است» [بیهقی، ۱۳۷۶: ۱۰۱۸-۱۰۱۹]. نکته‌ی قابل توجه آن است که بیهقی نوشتن تاریخ معاصر را برای کسی که به جزئیات آن واقف باشد واجب می‌داند و چون خود را واجد این شرط می‌دانسته، برای ادای این تکلیف وجدانی معنوی قیام کرده است. [زریاب، ۱۳۶۸: ۲۸]. عبارت «مرا چاره نیست از تمام کردن این کتاب و...»^۱ همین مطلب است. تاریخ در نظر بیهقی، تسلسل حوادث مهم انسانی است و هم‌چنان‌که زنجیر حوادث زمان ناگسستگی است، بر انسان است که با ثبت و ضبط این حوادث و آوردن آن به شکل نامی تاریخ، تسلسل این حوادث را در ذهن و نظر انسان‌های آینده حفظ کند و از هم نگسلاند [پیشین].

دقت و اعتبار منابع

از نظر والش: «هر نوع اظهار نظری که تاریخ‌نویس می‌کند، باید بر اساس نوعی مشاهده‌ی مستقیم یا غیرمستقیم باشد. اظهارات به اصطلاح تاریخی که بر پایه‌ی دیگری استوار باشد (مثلاً فقط بر اساس قوه‌ی تخیل مورخ)، باید فاقد اعتبار دانسته شود» [والش، ۱۳۶۳: ۲۱]. چون غالباً امکان مشاهده‌ی مستقیم در تاریخ وجود ندارد، مورخ ناگزیر از مشاهده‌ی غیرمستقیم است که منظور از آن، بررسی آثار گذشته، یا گواهی کسانی که شاهد و ناظر بوده‌اند و یا اسناد و مدارک مربوط به آن زمان است. بنیان کار بیهقی نیز بر همین روش علمی استوار است [بینش، ۱۳۷۴: ۹۴].

بیهقی خود می‌گوید: «اخبار گذشته را دو قسم گویند که آن را سه دیگر نشناسد: یا از کسی بیاید شنید و یا از کتابی بیاید خواند. و شرط آن است که گوینده باید که ثقه و راستگویی باشد و نیز خرد گواهی دهد که آن خبر درست است... و کتاب هم‌چنان است که هرچه خوانده آید، از اخبار که خرد آن را رد نکند، شنونده آن باور دارد و خردمندان آن را بشنوند و

استقراء تاریخی و علّیت تاریخی

ذکر حوادث و وقایع تاریخی که به آن وقایع نگاری می‌گویند، با همه‌ی دقت و جزئیاتش برای تاریخ لازم است، اما کافی نیست. زیرا در حقیقت فقط حکم مواد اولیه را دارد که اگر مورخ با روش علمی از آن‌ها استفاده نکند، قادر به کشف علت‌ها و روابط نمی‌گردد و این‌گونه از جزئیات به کلیات رسیدن را روش استقرا گویند. هنر اصلی بیهقی، ربط دادن جزئیات حوادث به هم و رسیدن به مسائل کلی و جاودان است. [بینش، ۱۳۷۴] والش می‌گوید: «مورخان به کشف ساده‌ی حقایق رویدادهای گذشته قانع نیستند، بلکه حداقل بر آن می‌شوند که نه تنها بگویند چه اتفاق افتاده، بلکه هم‌چنین نشان دهند چرا اتفاق افتاده است. تاریخ شرح ساده‌ی از رویدادهای گذشته نیست، بلکه... عبارت است از شرحی که در آن رویدادها با یکدیگر مرتبط هستند» [والش، ۱۳۶۳: ۱۹] در روش علمی تاریخ، اصل علّیت، حوادث را تجزیه و تحلیل می‌کند و عوامل یا موجبات حادثه‌ها را آشکار می‌سازد. [بینش، ۱۳۷۴: ۹۷] در حقیقت می‌توانیم علت را چیزی بدانیم که چیزی دیگر (معلول خود) را تولید می‌کند یا می‌آورد. [استنفورد، ۱۳۸۴: ۱۴۷] و تنها حوادثی رابط‌های علی دارند که رخ دادنشان به هم وابسته باشد. پس «علت در تاریخ، در اصل عبارت بوده است از رویداد، کنش یا حذف، که بدون آن کل جریان رویدادهای بعدی به‌صورتی متفاوت می‌بوده است» [والش، به نقل از استنفورد، ۱۳۸۴].

برای بیان پدیده‌های تاریخی، یک علت کافی نیست، بلکه یک سلسله علت لازم است و سلسله مراتب علت، یعنی اهمیت یک علت یا دسته‌ای از علت نسبت به علت دیگر، جوهری تفسیر مورخ است [کار، ۱۳۵۶]. مورخ از میان انبوه توالی علت و معلول‌ها، تنها آن‌هایی را دست‌چین می‌کند که از نظر تاریخی واجد اهمیت هستند و معیار اهمیت تاریخی، توانایی او در جا دادن علت‌ها و معلول‌ها در قالب توضیح و تفسیر عقلی است [همان: ۱۵۵] شاید بتوان گفت که شناسایی علت‌ها بر علاقه‌های مورخ استوار است و چیز اندکی در مورد چرایی رخ دادن امور به ما می‌گوید تا تاریخ [استنفورد، ۱۳۸۴: ۱۵۷].

به اذعان اکثریت، بیهقی برخلاف بسیاری تاریخ‌نگاران ایرانی دیگر، به بررسی علت و معلولی وقایع تاریخی و مقدمات نهفته و آشکار رویدادها و سپس داوری درباره‌ی آن‌ها پرداخته است. مثلاً با به تصویر کشیدن چهره‌ی حقیقی درباریان و بزرگان دولت و بیان چابلوسی، تظاهر و سودجویی آن‌ها، آن‌را علت اصلی شکست مسعود و زوال حکومت غزنوی معرفی می‌کند [بینش: ۱۳۷۴]. یا در داستان بردار کردن حسنک وزیر، بیهقی با تحلیل اوضاع و احوال دربار غزنوی و مقایسه‌ی آن با احوال برمکیان و قتل عام آن‌ها، دست به تعدیل حادثه می‌زند. و یا در

با نگاهی به سده‌ی چهارم هجری و تحولات روزگار بیهقی می‌توان دریافت، سده‌ای که بیهقی در آن زاده شد، زمان روی نمودن اغتشاشات در اکثر نقاط سرزمین‌های اسلامی (دارالاسلام) بود



واقعه‌ی ورود سلطان مسعود به آمل و از سلطان و وزیر به انتقاد پرداخته است^{۱۱} (هرچند به ملایمت) [سجادی، ۱۳۸۰] و یا در جایی دیگر، علل سقوط اریاق و غازی را تحلیل کرده است^{۱۲} و نمونه‌های دیگر.

باید دانست که تاریخ فقط حوادث و وقایع محسوس نیست، بلکه تاریخ سیر اندیشه‌ی انسانی نیز هست و پشت سر هر حادثه‌ی انسانی، اراده، اندیشه، احساس و عاطفه‌ی او قرار دارد [زریاب، ۱۳۶۸: ۳۴].

تا بدان‌جا که کسانی چون کالینگوود معتقدند، تاریخ کلاً تاریخ فکر و اندیشه است و فقط با فعل و انفعالات فکری و مغزی سروکار دارد [والش، ۱۳۶۳: ۵۶]. با مطالعه‌ی تاریخ بیهقی، ضمن اطلاع از حادثه، از انگیزه‌ی انسانی آن نیز مطلع می‌شویم. او به عنوان کسی که با نگاه تیزبین خود در دستگاه حکومتی آن زمان حاضر بوده، محرکات باطنی حوادث آن روزگار را شرح می‌دهد. این محرکات انسانی عبارت‌اند از: حرص و آز بی‌پایان انسان، جاه‌طلبی‌ها، رقابت‌ها، پول پرستی‌ها، شهوت‌رانی‌ها، کینه‌توزی‌ها و انتقام‌جویی‌ها [زریاب، ۱۳۶۸].

او در اثر تربیت مذهبی، مثل همه‌ی مسلمانان، قائل به تقدیر بوده، ولی در عین حال تقدیر را نوعی علّیت تعبیر می‌کرده است... و با عباراتی از قبیل «که قضای آمده بود» و «با قضای آمده بر نتوان آمد» اهمیت صدفه (تصادف) را که به قول اشتفین تسویک حساس‌ترین لحظات تاریخ از آن زاییده شده است، بازگو می‌کند. [بینش، ۱۳۷۴: ۹۹]. البته در تاریخ چیزی به عنوان تصادف یا بی‌علتی محض نداریم و منظور از تصادف، یا تداخل دو زنجیره‌ی مستقل از هم است، یا وقوع آثار ناخواسته‌ی یک رفتار و یا علل کوچکی که کم‌اهمیت‌اند، اما به نتایج مهم منجر می‌شوند.^{۱۳} در مورد دسته‌ی اخیر، یعنی اتفاقات ساده، ای‌اچ کار معتقد است: «آن‌ها بی‌اثر نبوده‌اند، ولی تا آن‌جا که در شمار تصادف‌اند، داخل تفسیر عقلی تاریخ، یا طبقه‌بندی مورخ از علل مهم نمی‌گردند» [کار، ۱۳۵۶: ۱۵۲].

بیهقی گاه برحسب اعتقاد عامه، به بخت و تصادف معتقد است، ولی نسبت دادن حوادث تاریخ را به حرکات نجوم و سیارات نادرست می‌داند و می‌گوید هرکس آن را از فلک و کواکب و

یکدیگرند و دارای عینیت [والش، ۱۳۶۳].

در جای جای اثر بیهقی، تلاش برای رسیدن به نوعی عینیت و بی‌طرفی، به صورت عدم دخالت غرض شخصی مشهود است. مثلاً دوری از تعصب و حب و بغض را در این جملات می‌توان دید: «در تاریخی که می‌کنم، سخنی نرانم که آن به تعصبی و تربیدی^۳ کشد» [بیهقی، ۱۳۷۶: ۲۷۶]. او پس از بیان آن‌که برخی خدمت‌گزاران پادشاهان در تاریخ آن‌ها تحریف و تبدیل کرده‌اند، می‌گوید: «ایزد مرا از تمویهی و تلیسی کردن مستغنی کرده است که آن‌چه تا این غایت براندم و آن‌چه خواهم راند، برهان روشن با خویشتن دارم [همان: ۱۶۹].

رعایت انصاف راجع به دوست و دشمن از ویژگی‌های بارز بیهقی است، چنان‌چه وقتی در باب اعتقاد مذهبی بوسهل زوزنی - با آن‌که دل‌خوشی از وی ندارد - اظهار عقیده می‌کند، می‌گوید: «من در اعتقاد این مرد سخنی جز نیکویی نگویم» [همان، ص ۶۰]. و از سوی دیگر، بر دوستانی چون حسنک‌وزیر و یا بونصر مشکان انتقاداتی وارد می‌کند. حتی در قضیه‌ی تسخیر قلعه‌ای نزدیک ساری که غارت و «بی‌رسمی» بسیار شد، با بیان پشیمانی امیر مسعود، می‌گوید: «مرا چاره نیست از باز نمودن چنین حال‌ها که از این بیداری افزاید و تاریخ به راه راست برود (که روا نیست در تاریخ تفسیر و تحریف و تقطیر و تذبذیر کردن» [همان، ص ۶۸]. بیهقی حتی در مورد خویش نیز انصاف را رعایت می‌کند و به لغزش‌ها و جوانی خود اعتراف می‌کند و می‌گوید: «اگر از دوستان و مهتران باز می‌نمایم، از آن خویش هم بگفتیم و «سپس به کار باز شدم تا نگویند که بوالفضل، صولی وار^۴ آمد و خویشتن را ستایش گرفت» [همان، ص ۹۱۶].

تاریخ دقیق و استوار هر عهده‌ی را بعد از سپری شدن آن بهتر می‌توان نوشت، چرا که افرادی که در همان زمان به سر می‌برند و خود با وقایع روبه‌رویند، به خاطر غرض‌های گوناگون، جلب منفعت و دفع ضرر و دلایل دیگر، ممکن است قادر به تمیز حقیقت نباشند، اما آنان‌که چندی بعد دست به نوشتن تاریخ می‌زنند، از این ملاحظات آسوده‌ترند و بر اسناد و مدارک معتبری دست‌رسی دارند. بیهقی کتاب خود را در چنین احوالی نوشته است و وقتی به تألیف تاریخ عصر غزنوی پرداخته که سال‌ها از آن وقایع گذشته بوده است و بسیاری کسان از دنیا رفته بودند [یوسفی، ۱۳۷۲]. او با وجود درباری بودن، در هنگام انتشار اثرش، از زیر نفوذ دستگاه حکومت بیرون بوده و کتابش را نه به فرمان پادشاهی نوشته و نه به خواهش و سفارش کسی. لذا امانت‌داری و بی‌طرفی و دخالت ندادن میل و غرض شخصی در آن هویداست.

اصالت و نقد تاریخی

اصالت و تازگی کار از ویژگی‌های هر اثر علمی است. بیهقی



بروج داند، آفریدگار را از میانه بردارد و معتزلی و زندیقی و دهری باشد، جای او دوزخ بود [زریاب، ۱۳۶۷: ۳۵۹]. البته او علت‌العلل همه‌ی حوادث را قضای مبرم الهی می‌داند و از تعبیرات تاریخی فلاسفه‌ی اخیر از قبیل تعبیر جغرافیایی تاریخ، تعبیر شخصیت و یا اقتصادی، آگاهی ندارد و همه را منتسب به اراده‌ی الهی می‌داند [همان]. اما با این حال، در تعلیل حوادث، از ذکر مقدماتی که نتایج خاصی را به دنبال آورده، غفلت نکرده است.

عینیت

«مهم‌ترین نکته در نوشتن تاریخ و به طور کلی هر کار علمی، نداشتن تعصب و نظر و غرض شخصی است و به قول فوستل دوکولائز نباید عقیده و میل شخصی را در تاریخ دخالت داد» [بینش، ۱۳۷۴: ۹۴]. که از این مقوله با نام عینیت یاد می‌شود. پوزیتویست‌ها عینیت را چنین تعریف کرده‌اند: «جدایی و تمایز دقیق و روشن میان شناسنده و موضوع شناخت، میان واقعیت و ارزش و میان تاریخ و پندار». [نوویک به نقل از استفورد، ۱۳۸۴: ۹۸] با چنین تعریفی، مفهوم عینیت در تاریخ عبارت است از: «گزارش و توصیف دسته‌ای از رویدادها یا اوضاع، فقط بر حسب خود موضوع و فارغ از هرگونه تأثر شناسنده یا شخصی که آن گزارش را روایت می‌کند، می‌نویسد و می‌خواند و یا باور می‌کند.» [استفورد، ۱۳۸۴: ۹۸]. اما تاریخ درباری انسان‌ها و کنش‌ها و درد و رنج آن‌هاست و برای خواننده شدن توسط انسان‌های دیگر نوشته می‌شود و توسط آن‌ها درک می‌شود و عینیت بدین‌گونه غیرممکن است. حتی در صورت عینی نوشتن تاریخ، مسئله‌ی ذهنیت در تاریخ با اهمیت است [استفورد، ۱۳۸۴].

به‌طور کلی، موضوع عینیت در تاریخ را باید به مفهومی ملایم‌تر و نه چندان شدید تلقی کرد. می‌توان در محدوده‌ی کار خویش تا حدی به عینیت دست یافت. شرح‌های متفاوت تاریخ که از دیدگاه‌های متفاوت مطرح شده‌اند، در حقیقت مکمل

به اصالت کار خود پای‌بند بوده و به همین دلیل، وقایع زمان پیش از خود را که دیگران به نحوی پسند خاطر نوشته بودند، نقل نکرده است، زیرا در آن صورت کار او از اصالت می‌افتاده و صرف نقل از دیگران می‌شده است و متأسفانه این نقل صرف آثار گذشتگان برای پر کردن و بزرگ نشان دادن کتاب، مرضی است که بیشتر مورخان ما دچار آن بوده‌اند و در این باب او و چند تن انگشت‌شمار دیگر، مستثنا هستند. به همین جهت است که بیهقی تاریخ خود را از سال ۴۰۹ هجری آغاز کرده است. یعنی درست از همان‌جا که محمود وراق تاریخ خود را به پایان رسانیده بوده است [زریاب، ۱۳۶۸: ۳۱] اکثر مورخان، دوره‌ی زمانی طولانی را برای نوشتن تاریخ طی کرده و به طولانی بودن زمان تاریخ و حجم کتاب خود اهمیت می‌داده‌اند و صدها و حتی هزارها ماجرا را در تاریخ خود می‌آوردند، بی‌آن‌که از صحت و سقم آن مطمئن باشند، اما بر خلاف آن‌ها، بیهقی ترجیح می‌دهد که تاریخ چهل و پنجاه ساله را بنویسند، ولی در درستی و اصالت نوشته‌ی خود اطمینان داشته باشد [دانش‌پژوه در مقدمه‌ی تاریخ بیهقی، ۱۳۷۶].

نقد و تحقیق تاریخی در کار بیهقی با تأکید او بر تطابق محتوا با عقل و خرد آشکار می‌شود، چنان‌که شرط صحت خبر را پذیرش خرد می‌داند [بیهقی، ۱۳۷۶: ۱۰۱۹]. او ناقلان روایات و خود روایت را نیز به سنگ محک نقد می‌آزماید. بیهقی از نقد خویشتن نیز پروا ندارد. او حتی به نقد دیگر تاریخ‌ها پرداخته است و در مواردی که روش کار آن‌ها را نمی‌پسندد، روش مناسب‌تری ارائه می‌دهد، چنان‌که در خطبه‌ی خوارزم، اخبار دیو و پری و غول بیابان و نهنگی را که بر پشتش آتش نهادند، به باد انتقاد می‌گیرد. و یا کار مورخانی را که در تاریخ پادشاهان زمان خود تحریف و تبدیل کرده‌اند، نمی‌پذیرد.

پی‌نوشت

۱. در تاریخ بیهقی، تولد بیهقی به‌طور دقیق روشن نیست ولی در تاریخ بیهقی غیرمستقیم بدان اشاره شده است؛ یعنی سال ۳۸۵ یا ۳۸۶ هجری قمری [والدمن، ۱۳۷۵].
۲. یعنی نظامی‌ی نیشابور
۳. حدود ۴۱۲ هجری قمری [روانپور، ۱۳۷۳].
۴. برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: مقالات یادنامه‌ی ابوالفضل بیهقی در دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی مشهد.
۵. که ابزار اصلی‌شان در این کار «علم‌الرجال» و فن «جرح و تعدیل» بود [آیینه‌وند، ۱۳۶۰].
۶. مورخ کتاب زین‌الاحبار گردیزی، تاریخ سیستان و طبقات ناصری جوزجانی با بیهقی مقایسه شده‌اند.
۷. بیهقی در حدود شصت و دو سالگی شروع به نوشتن کتابش کرده بود.
۸. صفحه‌ی ۱۰۲۰، کتاب تاریخ بیهقی.
۹. در نسخه‌ها و چاپ‌های موجود، اشتباهاتی دیده می‌شود که به احتمال قوی

این لغزش‌ها از بیهقی نیست و طول زمان و رونویسی‌های مکرر، مایه‌ی آن شده است [روانپور، ۱۳۷۳: ۱۸].

۱۰. تاریخی بیهقی، ص ۷۰۰-۶۹۵.
۱۱. همان، ص ۳۶۶-۳۵۵.
۱۲. این مطلب از جزوه‌ی درس فلسفه‌ی تاریخ دکتر مهدی فرهانی منفرد اخذ شده است.
۱۳. تریبندی عربی است. مصدر باب تفعیل، یعنی از غضب ترش‌روی و کبود شدن [بینش، ۱۳۷۴: ۹۴].
۱۴. محمدبن یحیی صولی، از کسانی بود که در کتاب تاریخ خویش از خود ستایش‌ها کرده بود.

منابع

۱. آیینه‌وند، صادق. ۱۳۶۰. علم تاریخ در اسلام. وزارت ارشاد اسلامی. تهران.
۲. استنفورد، مایکل. ۱۳۸۴. درآمدی بر فلسفه تاریخ. ترجمه‌ی احمد گل‌محمدی. نشرنی. تهران.
۳. اسلامی ندوشن، محمدعلی. ۱۳۷۴. جهان‌بینی ابوالفضل بیهقی. یادنامه‌ی ابوالفضل بیهقی: مجموعه سخن‌رانی‌های مجلس بزرگداشت ابوالفضل بیهقی: دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی. انتشارات دانشگاه فردوسی. مشهد.
۴. بینش، تقی. ۱۳۷۴. روش علمی در کتاب بیهقی. یادنامه‌ی ابوالفضل بیهقی: مجموعه سخن‌رانی‌های مجلس بزرگداشت ابوالفضل بیهقی: دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی. انتشارات دانشگاه فردوسی. مشهد.
۵. بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین. ۱۳۷۶. تاریخ بیهقی. مقدمه، توضیح و تعلیق و فهرس: منوچهر دانش‌پژوه. بر اساس نسخه‌ی «غنی - فیاض» و نسخه‌ی «ادیب پیشاوری و نسخه‌ی دکتر فیاض». هیرمند. تهران.
۶. روانپور، نرگس. ۱۳۷۳. گزیده‌ی تاریخ بیهقی. نشر علم. تهران.
۷. روزنتال، فرانتس. ۱۳۶۵. تاریخ تاریخ‌نگاری در اسلام (ج ۱). ترجمه‌ی اسدالله آزاد. مؤسسه‌ی چاپ و انتشار آستان قدس رضوی. مشهد.
۸. زریاب خوبی، عباس. ۱۳۶۸. بزم‌آورد: شصت مقاله درباره‌ی تاریخ، فرهنگ و فلسفه. انتشارات محمدعلی علمی. تهران.
۹. سجادی، صادق و عالم‌زاده، هادی. ۱۳۸۰. تاریخ‌نگاری در اسلام. سمت. تهران.
۱۰. سروش، عبدالکریم. ۱۳۶۰. فلسفه‌ی تاریخ. پیام آزادی. تهران.
۱۱. کار، ادوارد هالت. ۱۳۶۵. تاریخ چیست؟ ترجمه‌ی حسن کامشاد. شرکت سهامی انتشارات خوارزمی. تهران.
۱۲. نفیسی، سعید. ۱۳۴۲. در پیرامون تاریخ بیهقی: شامل آثار گمشده‌ی ابوالفضل بیهقی و تاریخ غزنویان (ج ۲). کتاب‌فروشی فروغی. تهران.
۱۳. والدمن، مریلین. ۱۳۷۵. زمانه، زندگی و کارنامه‌ی بیهقی. ترجمه‌ی منصوره اتحادیه (نظام مافی). نشر تاریخ ایران. تهران.
۱۴. والش، دبلیو. اچ. ۱۳۶۳. مقدمه‌ای بر فلسفه‌ی تاریخ. ترجمه‌ی ضیاءالدین علایی طباطبایی. انتشارات امیرکبیر. تهران.
۱۵. همایون، غلام سرور. ۱۳۷۴. چند نکته‌ی تازه درباره‌ی تاریخ بیهقی. یادنامه‌ی ابوالفضل بیهقی: مجموعه سخن‌رانی‌های مجلس بزرگداشت ابوالفضل بیهقی: دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی. انتشارات دانشگاه فردوسی. مشهد.
۱۶. یوسفی، غلامحسین. ۱۳۷۲. دیداری با اهل قلم (ج ۱). انتشارات علمی. تهران.